

ترجمہ
شہاب الدین قناتیر

الکساندر ہاپٹوس

شاپس، تازگے، وافر پینڈگ

الکساندر نیکلاس هایتوس نامی که اگر در عصر حاضر به آلفرد نورث وایتهد علاقه داشته باشید، دیر یا زود با آن روبرو خواهید شد. او تقریباً تمام کوشش فلسفی خود را بر فلسفه برگسون، جیمز، و وایتهد نهاده است. وی چنین می نویسد که: «پژوهش من بر فلسفه و متافیزیک آمریکایی، به ویژه تلاقی آنها در تجربه گرایی رادیکال ویلیام جیمز و فلسفه ارگانیک و فرآیندی آلفرد نورث وایتهد متمرکز است». پروفیسور هایتوس به همراه دکتر مارتین کاپلیچکی در سیزدهمین کنفرانس بین المللی وایتهد که در مونیخ برگزار شد، رئیس و داور در بخش «وایتهد و زیبایی شناسی» بود. او همچنین آثار زیادی درباره زیبایی شناسی و وایتهد تا کنون به چاپ رسانده و در دست انتشار دارد. وی وایتهد را فیلسوفی ورای صفحات و رساله های دانشگاهی می داند که می توان با کمک آن با همه ابعاد زندگی آشتی کرد. برخی دیگر از کارهای او شامل: «مسئله تازگی و اتمیزه شدن زمان»، «زیبایی شناسی وجود: حساسیت وجودی وایتهدی»، «نقد و بررسی: آران گار. مبانی فلسفی تمدن بوم شناختی: مانیفستی برای آینده»، «شناخت شدت زیبایی شناختی: فلسفه آموزش وایتهدی» و... است.

مقاله‌ی پیش رو که در یک گردهمایی، که شامل دو نشست در چهاردهم و بیست و یکم اردیبهشت ۱۴۰۲ بود و برگزار شد، مورد خوانش قرار گرفت. پروفیسور هایتوس برای این گردهمایی که به زبان فارسی و توسط این جانب در ایران برگزار شد چکیده‌ای نوشتند که در ذیل می آید:

الکساندر هایتوس

چکیده/مقدمه برای مقاله «شایش، تازگی، و آفرینندگی»

تهیه شده برای استفاده در گردهمایی برگزار شده توسط شهاب الدین قناطر

۲۳ آوریل ۲۰۲۳

مقدمه

این یک چکیده‌ی معمولی و ساده نخواهد بود، زیرا معتقدم برخی از عناصر متن و تفسیر برای درک این مقاله‌ی قدیمی و نسبتاً فشرده مفید خواهد بود.

بحث اصلی من در مقاله‌ی شایش، تازگی و آفرینندگی این است که اغلب تصورات ما از شایش برای توضیح وقوع یا ظهور یک نو-بودگی واقعی (تازگی) در جهان ناکافی است، و اگر این تصورات از شایش را (کم و بیش) گزارش‌های واقعی از عملکرد متافیزیکی شایش در نظر بگیریم؛ این یک ویژگی مهم است. همچنین، اگر ما ایده ترکیب‌گرایی را، برای مثال، به عنوان یک ایده، بدون تظاهر به حقیقت متافیزیکی آن، در نظر بگیریم، آزمون قدرت این ایده چنین است که تا کجا به ما اجازه می دهد که درباره شایش فکر کرده و استدلال بیاوریم. با این حال، «تظاهر نکردن به حقیقت متافیزیکی آن» اهمیت دارد، و اغلب ما به عنوان فیلسوف می توانیم در حین کاوش در

قلمرو ایده‌ها، آن را نادیده بگیریم. فراموش کردن جایگاه ایده‌های ما به عنوان ایده همان چیزی است که آلفرد نورث وایتهد آن را مغالطه انضمام نادرست در علم و دنیای مدرن می‌نامد. خیلی اوقات ما عینیت یا واقعی بودن را به آنچه در واقع ایده‌ها یا تصورات ما هستند نسبت می‌دهیم. بهتر است به یاد داشته باشیم که ایده‌های ما در مورد جهان در واقع همان ایده‌ها هستند. با این وجود، ما می‌خواهیم که ایده‌هایمان در جهان به خوبی کار کنند و به ما کمک کنند تا جنبه‌ها و ابعاد مختلف جهان را درک کنیم.

عملکرد ایده آل روشن ساختن محسوس است. اما محسوس چیست؟ من اینگونه فکر می‌کنم که برای وایتهد، ویلیام جیمز، جان دیویی، و هانری برگسون، تجربه ما در و از طبیعت به عنوان موجوداتی زنده با امیدها، رؤیاها، آرزوها، انگیزه‌ها و شرایط عاطفی مختلف دیگر؛ محسوس است. و در این دنیای محسوس تجربه، تجربیات ما همیشه در حال تغییر است و همیشه پر از شگفتی است. به این معنا که تجربه ما حتی زمانی که انگیزه‌ها، ساختارها و اشکال گذشته را به پیش می‌برد، پر از تازگی است. به همین دلیل است که در شایش، تازگی، و آفرینندگی بسیار مشتاق هستم که در تصورمان از جهان جایی برای تازگی ایجاد کنم. فلسفه از تجربه آغاز شده و تلاشی است برای روشن کردن همان. از آنجایی که تجربه ما تغییر و تازگی را به عنوان عناصر اساسی در جریان آن آشکار می‌کند، ما باید بهترین کار را برای گنجاندن این ایده‌ها به روش‌های هدفمندی در تفکر خود درباره جهان انجام دهیم. همانطور که در پاراگراف قبل گفته شد، معتقدم بسیاری از تفکرات فلسفی در این زمینه کوتاهی کرده و می‌کنند.

برگسون و به‌ویژه وایتهد نسبت به سایر فیلسوفان شیوه‌ای بسیار پربارتر و ملموس‌تر برای اندیشیدن درباره تازگی و شایش به ما ارائه می‌دهند. برگسون برخی از شیوه‌های خائنه و در نهایت گیج‌کننده ما را درباره ایده‌های «شایش» و «نیستی» روشن می‌کند. و وایتهد با نظریه اشیای ابدی، تصویری از شایش را به ما ارائه می‌دهد که به کمک‌شان می‌کوشد، تا ساختار تجربه خود را در عین حال که به جریان محسوس تجربه چسبیده‌ایم، درک‌پذیرتر کنیم. این کاری است پیچیده و نظریه اشیای ابدی نیز به همین ترتیب پیچیده است و در نتیجه بد فهمیده شده. شایش، تازگی، و آفرینندگی توضیح کاملی از نظریه اشیای ابدی ارائه نمی‌کند، اما برخی از راه‌های مهمی که نشان می‌دهد تصور وایتهد از شایش با دیدگاه‌های سنتی‌تر متفاوت است را بیان کرده و فضا را برای مفهوم تازگی باز می‌کند.

یکی از ایده‌هایی که در شایش، تازگی، و آفرینندگی با جزئیات زیاد به آن اشاره نمی‌کنم این است که گرد هم آمدن همه چیز در یک موجودیت واقعاً جدید، ایجاد تجربه به عنوان وحدت احساس است. یک موجودیت جدید برای وایتهد فرصت جدیدی از تجربه است که تجربه کل جهان را در وحدت جدیدی از احساس، ارزش و اهمیت دربرمی‌گیرد. اشیای ابدی به مثابه شایش، به خودی خود نامعین هستند، اما در رویداد/پیشآمد نوین به آنها انضمام و تعیین داده می‌شود. بنابراین، شیوه خاصی که شی ابدی «سبز» در این موقعیت تجربه^۴ احساس می‌کند، در هم تنیده با بسیاری از

احساسات دیگر، واقعاً نو است، و از قبل توسط کنش‌مندی‌های دیگر یا به طور کلی شایش «سبزی بودگی» تعیین نشده است. در اینجا چیزهای بیشتری برای گفتن هست که در مقدمه‌ای مانند این نمی‌گنجد. اگر نظریه اشیاء (یا شایش) ابدی شما را جذب کرده باشد، مطالعه دقیق علم و دنیای مدرن (فصل انتزاع)^۱، فرآیند و واقعیت^۲، و شیوه‌های فکر^۳ را توصیه می‌کنم.

¹ Science and the Modern World (the chapter on abstraction).

² Process and Reality.

³ Modes of Thought.

شایش، تازگی، و آفریندگی^۴

چکیده: در این مقاله می‌کوشم تا گزارشی از شایش ایجاد کنم که با دنیای در حال تغییر تجربه‌ی ما سازگار باشد. شایش اغلب به عنوان چیزی فهمیده می‌شود که همان صورت کنش‌مندی منهای وجود را دارا است. یا چنین پنداشته می‌شود که آن چه شایش است، ترکیب (دوباره) ارکان کنش‌مندی است. هیچ یک از این دیدگاه‌های شایش نمی‌تواند تازگی ریشه‌ای را توضیح دهد. از این جهت من با استفاده از برگسون و وایتهد، شروع به ساختن گزارشی از شایش سازگار با تازگی واقعی کردم.

مسئله‌ی تازگی واقعی، معرفی و ایجاد چیزها، روابط و تاثیرات نو در جهان است. تجربه بشری دائماً ما را در راه‌های شگفت‌انگیز و ژرف (دیدن کک و مک‌های جدید، یک فنجان شکلات داغ و گل‌های جوانه زده) و به روش‌های مطول‌تر زمانی و گسترده‌تر (اختراع اتومبیل، عصر یخبندان کوچک و توسعه انسان خردمند) با تازگی مواجه می‌کند. با این حال همه چیز همان است. تازگی با مقداری اصلاح همیشه حاوی چیزی است که قبلاً به عنوان یک جزء بوده است.

هنگام بررسی متافیزیکی، می‌خواهم این جنبه از تجربه‌ی انسانی را جدی بگیرم. من نمی‌خواهم دنیای تجربیات انسانی را در حیطه‌ای غیرقابل توصیف قرار دهم. از آنجا که تجربه ما جنبه‌ای از دنیای واقعی است، گزارشی از تازگی باید تصدیق کند که چیزهای بدیعی که در جریان رویدادها پدیدار می‌شوند، اصیل هستند. یعنی از نظر متافیزیکی ژرف و از نظر هستی‌شناختی واقعی هستند. من می‌خواهم متافیزیکی بسازم که تغییرات و تازگی فراگیر را در خود جای دهد، متافیزیکی که تازگی بنیادین را در خود جای دهد.

با این حال، این یک تغییر شدید نسبت به بسیاری از آثار متافیزیکی معاصر است.^۵ نحوه برخورد متافیزیکی با تغییر – اگر اصلاً در نظر گرفته شوند – اغلب صمیمی‌ترین تعاملات و احساسات ما را به جزئی از واقعیت تبدیل می‌کند. بنابراین، برای درک ایده‌های تغییر و تازگی، بازنگری بسیاری از مفاهیم اساسی مورد نیاز است.

یکی از این مفاهیم شایش است. تصورات رایج از شایش، مانند شکل ناموجود (یک «شیء ممکن» – برای مثال یک سیب شطرنجی) یا شایش به عنوان بازآرایی عناصر کنش‌مند (گرفتن

⁴ Possibility, Novelty, and Creativity.

^۵ منظور من تقریباً به پنجاه یا شصت سال گذشته در سنت تحلیلی، از جمله فیلسوفانی مانند ویلارد ون اورمن کواین، سائول کریپکی، رودریک چیزم، دیوید لوئیس، و غیره است. اگرچه مسائل مربوط به تازگی و تغییر برای مدت طولانی تری وجود داشته است.

آنچه واقعاً وجود دارد و قرار دادن آن در ترکیب‌های جدید: اسب + شاخ = تک شاخ)، مفهوم تازگی را پوچ و بی‌ارزش می‌کند.

در این مقاله، من سعی می‌کنم با استفاده از ایده‌های برگسون و وایتهد، تصور خود از شایش را برای ایجاد تصویری که شامل اشیاء شایند⁶ نیست، اما نوعی کنشمندی‌ای خلاقانه و تازگی بنیادین را به وجود می‌آورد، اصطلاح کنم. این دیدگاه اصلاح شده از شایش، مبنایی برای درک اشکال بالاتر، پیچیده‌تر و هماهنگ‌تر از تازگی فراهم می‌کند.

شایند همچون کمتر از کنشمند

دیدگاه مشترک از شایش، شایند را کمتر از کنشمند می‌داند. یعنی شایند همان شکل تفصیلی کنشمند را دارد، اما فاقد عنصر حیاتی انضمام یعنی وجود است. این اشکال ناموجود، *possibilia*⁷ یا شایند هستند.⁸ به عنوان مثال، اگر برای من شایند باشد که موهام را به روشی خاص کوتاه کنم، آن آرایش موی شایند در حالت عجیب و غریب خود در حالت ایده آل باقی می‌ماند تا زمانی که در واقع موهام را به این روش کوتاه کنم. آنگاه یک شایش کنشمند می‌شود.

گذری از شایند به کنشمند وجود دارد، که یعنی پیش از هر چیز کنشمند، شایند وجود داشته‌است. وجود به پیش می‌رود و اشکال را می‌آکند. از آنجایی که شایند کمتر از کنشمند است، به نوعی پیش از کنشمندی است و بنابراین، اصولاً این قابلیت وجود دارد که شایش‌ها را بسیار پیش از کنشمند شدن، بشناسیم و بررسی کنیم. از آنجا که ویژگی‌های نوین رویدادهای نو، اصولاً پیشاپیش شناخت‌پذیر هستند، ویژگی‌ها به خودی خود نوین نیستند.

اگر اینطور است، تازگی چیست؟ تازگی در کنشمندی فقط می‌تواند خود کنشمند شدن باشد. زیرا اگر صورت مقدم بر تحقق آن باشد، تحقق چه چیز نوینی است جز این که اکنون کنشمند است؟ با گنجاندن نو بودن وجود به عنوان جنبه‌ای از تازگی، هیچ مشکلی وجود ندارد، اما صرف افزودن وجود به یک شکل، ایده تازگی واقعی را در بر نمی‌گیرد. هم تصویر آدمک عجیبی که امروز صبح کشیدم و هم اختراع دوربین دیجیتال، در این منظر، به یک شکل بدیع هستند: هر دو اکنون وجود دارند، و دَهِش وجود تنها دَهِش تازگی است. اگر همه چیزهای نو به یک شکل نو باشند، واقعاً هیچ چیز نویی در مورد آنها وجود ندارد. تازگی منحصر به فرد بلافاصله کهنه می‌شود. بنابراین، اگر شایند واقعاً کمتر از کنشمند باشد و صرفاً با وجود پر شود، تازگی مفهومی عقیم است.

⁶ Possible.

⁷ این واژه حالت جمع خنثی نهادی از واژه possibile است.

⁸ اینگونه توصیف «شایش» برای صحبت در مورد جهان‌های شایند کاربرد دارد. جهان‌های شایند و شایندهای موجود در آنها اشکالی ناموجود هستند. حتی واقع‌گرایی افراطی دیوید لوئیس در مورد جهان‌های شایند به خوبی در اینجا قرار می‌گیرد، برای مثال، "وجود دارد" به سادگی مخفف "در جهان حقیقی وجود دارد" است.

با این حال، چیزی بیشتر از تازگی در نظر گرفته شده است. تازگی چیزی بیش از وجود صرف آن است؛ فرّش^۹ هم هست. نوعی «هیچ چیز کاملاً اینطور نبوده است» وجود دارد - این تازگی سرزندگی است.^{۱۰} وجود برهنه این را در بر نمی‌گیرد. باید به عینیت این پیشآمد (وجود) خاص در جهان متوسل شد. اما برای رسیدن به آن نقطه، این درک از شایش را باید رد کرد.

دیدگاه ترکیبی از شایش

ترکیب‌گرایی نظریه‌ای درباره شایش است که شایند را کمتر از کنش‌مند می‌داند، اما شایش‌ها را به‌طور ایده‌آل از قبل موجود نمی‌داند. نیاز به بازآرایی از آنچه کنش‌مند است وجود دارد.^{۱۱} اگر آنچه در جهان کنش‌مند (واقعی) است را بتوان به نحوی با هم ترکیب کرد یا دوباره ترکیب کرد - به هر شکلی - آن بازترکیب یک شایش است. ممکن است ترکیب‌های جدیدی وجود داشته باشد - ترکیباتی که هرگز نمونه‌ای نداشته‌اند. ترکیب‌های نوین از طریق نو بودگی چیدمان چیزی بیش از وجود صرف می‌افزایند که آن «هیچ چیز کاملاً شبیه این نیست» است.

در واقع هر لحظه و دگرگونی اشیا و رخدادها، نویدبخش ترکیبی نوین است. یک کیف دستی خاص اولین و تنها کیف دستی است که ترکیب خاصی از عناصر است که دقیقاً شبیه آن است. ترکیبات نو در جهان فراوان است. بنابراین، به نظر می‌رسد که دیدگاه ترکیبی از شایش، دکترینی از تازگی اصیل فراگیر یا تازگی بنیادین به ما می‌دهد.

اگرچه منجر به تبیین تازگی بنیادین می‌شود، اما در ترکیب‌گرایی کاستی‌هایی وجود دارد. چون شایش بر حسب کنش‌مند تعریف می‌شود، شایش وجود کنش‌مند جدید وجود ندارد. در واقع، در این دیدگاه، کنش‌مندی بسیاری از ویژگی‌های هستی‌پارمنیدسی را به خود می‌گیرد: آنچه اکنون کنش‌مند است همان چیزی است که قبلاً کنش‌مند بوده است و آنچه بعداً کنش‌مند خواهد بود. فقط آرایش است که تغییر می‌کند.

این امر کنش‌مندی کامل چیزها را رد می‌کند - ترکیبی مانند میز و سیب، که تمام زندگی تجربه‌شده ما را تشکیل می‌دهند. بنابراین شایش هنوز کمتر از کنش‌مند است، و نقد شایش ایده‌آل از قبل موجود (قابل پیش‌بینی، فرسودگی بی‌درنگ، و غیره) در اینجا نیز اعمال می‌شود، اگرچه شاید در اشکالی تغییر یافته.

به علاوه، یک جنبه از دکترین قوی تازگی متافیزیکی (تازه بنیادین) این است که کنش‌مندی‌های نوین به وجود می‌آیند. هستی‌شناسی خودش تغییر می‌کند. شایش ترکیبی بر این باور است که سطح هستی‌شناختی وجود دارد که تغییر نمی‌کند، بلکه صرفاً جابجا می‌شود و این سطح نام کنش‌مند را به

^۹ این واژه در اوستایی به معنی (تازه، نو) بکار رفته است. برخی معتقداند که با واژه انگلیسی fresh از یک ریشه است. امروزه در زبان لارستانی این ریشه هنوز با همین معنی زنده است.

^{۱۰} نیکلاس شرر، متافیزیک فرآیند: مقدمه‌ای بر فلسفه فرآیند (نیویورک: انتشارات دانشگاه ایالتی نیویورک، ۱۹۹۶): ۷۵.

^{۱۱} ر.ک: دیوید مِلِت آرمسترانگ، نظریه ترکیبی امکان (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۸۹).

خود می‌گیرد. بنابراین، تازگی فقط در سطوحی ظاهر می‌شود که در آن عناصر کنش‌مندی مجدداً چیده می‌شوند. شایش ترکیبی به قیمتِ واقعیتِ جهان تجربه شده ما تصویری از تازگی برای تجربه به ما می‌دهد. این امر تازگی را سطحی می‌کند. برای یک تازگی عمیق و بنیادین، باید مدل متفاوتی از شایش را با در نظر گرفتن بینش دیدگاه ترکیبی پیدا کنیم.

شایش بیش از کنش‌مند است

اگر قرار بود شایش پیش از واقعی شکل ایده آلی داشته باشد، شایند در همه زمان‌ها وجود داشته و در انتظار تحقق خود بوده، پس به خود اجازه می‌دهد که پیش‌بینی شود و بنابراین هر حیاتی را در مفهوم تازگی خاموش می‌کند. هانری برگسون معتقد است که صحبت از شایش به این طریق، به عنوان شکلی بدون وجود عینی، مستلزم آمیختگی اساسی دو حس متمایز از شایش است. از یک جهت، شایش کمتر از کنش‌مند است و مقدم بر آن است، یعنی برخی رویدادها «ناشایش‌مند» هستند.^{۱۲} چیزی ناشایش‌مند نیست اگر تناقضی در وقوع آن وجود نداشته باشد. این گزاره ای سلبی است و هیچ شکل مشخصی را به آنچه ممکن است نسبت نمی‌دهد، بلکه صرفاً شرط تحقق می‌دهد. اگرچه تئوری ترکیبی شایش از انطباق با تازگی کوتاهی می‌کند، اما تصویری روشن‌تر از آنچه می‌توانیم به عنوان ناشایش‌مند تصور کنیم به دست می‌دهد.

از سوی دیگر، شایش به مثابه صورت آرمانی در واقع مستلزم کنش‌مندی است و بر آن می‌افزاید؛ این کنش‌مندی در تمام جزئیاتش همراه با کُنِشِ مَبْشِی (ذهنی) است که آن را تشخیص می‌دهد. به این ترتیب، نمی‌تواند بر کنش‌مند مقدم باشد. با ادغام شایش به عنوان «نا-ناشایش‌مند» و شایش به عنوان «شکل یا شایش ایده آل»، می‌توان به این نتیجه رسید که شایش‌ها همه ویژگی‌های توصیفی کنش‌مند را دارند و می‌توان آن‌ها را پیش از وقوع پیش‌بینی کرد و یا شناخت.

یک لحظه به هملت فکر کنید. برای اینکه دقیقاً آن نمایشنامه شایند شود، خود شکسپیر در شرایطی که نمایشنامه نوشته شده است مورد نیاز ما است. جزئیات از اهمیت بالایی برخوردارند. برای اینکه هملت شخصیتی را که واقعا داشته به خود بگیرد، کسی که آن را می‌نویسد باید به آنچه شکسپیر کرده فکر کند، و همچنین بتواند آن را احساس و تجربه کند. به این معنا که شکسپیر و جامعه‌اش و شرایط آن جامعه و غیره لازم است. هر ذره‌ای از کنش‌مندی هملت و کنش‌مندی‌پی که آن را پیش‌فرض می‌گیرد باید در شکل ایده آل هملت گنجانده شود. بنابراین شایش هملت، به عنوان یک شایش ایده آل، مستلزم وجود هملت است.^{۱۳} توصیف هملت با تمام جزئیاتش به معنای ابداع آن است. اگر چنین شخصیت پردازی قبل از نوشتن هملت شکسپیر وجود داشت، اگر

^{۱۲} . هانری برگسون، «شایند و واقعی» در نوشته‌های کلیدی: هنری برگسون، ویرایش. کیت آنسل پیرسون و جان مولارکی (نیویورک: Continuum، 2002): ۲۳۰.

^{۱۳} . همان.

شکسپیر فقط شکل هملت را تشخیص می داد، شکسپیر واقعا هملت را اختراع نکرده بود. تازگی هملت و همچنین نبوغ خلاق شکسپیر از بین رفته است.

بنابراین، برای حفظ تازگی، باید بپذیریم که شایش، تنها در صورتی مقدم بر کنشمنند است که شایش به معنای نا-ناشایشمنند تلقی شود. شایش به عنوان یک شکل ایده آل به صورت ماسبق به کنشمنند می رسد. این کار مجدد از ایده شایش، فضایی را برای گزارشی از تازگی ایجاد کرده است. با این حال، تازگی هنوز شروطی دارد. نخست این که آنچه نو است، در زمان کنشمنند شدگی، نا-ناشایشمنند، یعنی کنشمنندی آنچه وجود دارد نمی تواند علیه به وجود آمدن چیز بدیع توطئه کند. بنابراین، لازم است که تازگی نا-ناشایشمنند نباشد، اما آیا این کافی است؟ در ابتدا، نه. با این حال، در معنای عمیق تر، چنین است که باید بیشتر از مفهوم نا-ناشایشمنند استخراج شود.

شرایط تازگی

مفهوم تازگی بنیادین، اگر درست باشد، مستلزم آن است که تازگی در سراسر جهان به طور پیوسته تولید شود. هر لحظه‌ی جدید از هستی بنشمندانه نوین است - امتدادی از گذشته، آمیخته با طعم های جدید و پیش بینی نشده. اما نظمی در زیربنای نبض جهان وجود دارد، اگرچه نظمی ناقص است. اگر چیزی کاملاً نو، قبل از کنشمنندی، چیزی نا-ناشایشمنند باشد، چه چیزی نظم قابل تشخیص را به آینده منتقل می کند؟ یعنی اگر هر لحظه از هستی دارای عنصر کاملاً نوینی باشد و هیچ شرطی جز نا-ناشایشمنندی برای این عنصر وجود نداشته باشد، چه چیزی الگوی غیرقابل انکار رخدادها را از انحراف وحشیانه و کامل باز می دارد؟

نا-ناشایشمنند بودن چیزی، توافق محدود با گذشته را تضمین می کند. در ظاهر (فقط با در نظر گرفتن موقعیت‌های کنشمنند همزمان)، انحطاط ناگهانی و سریع یک توده طلا به آرد ناشایند به نظر نمی رسد - هیچ مانع فیزیکی وجود ندارد و ... - اما این گزارش از انتشار شیوه های نظم در طول موقعیت های متوالی وجود ناتوان است.

سنگینی گذشته بر شایند (نا-ناشایشمنند) آینده است. برای تحقق این امر، انتقال قطعی نیروی عاطفی از وجود فعلی به وجود آینده لازم است.¹⁴

سرشت اصلی آینده سرشتی است که توسط زمان حال و در نتیجه گذشته داده می شود. تغییراتی که در این سرشت صورت گرفته نتیجه معرفی عناصر کاملاً نوین است. با این حال، اصلاحات نباید

¹⁴ نیروهای عاطفی یک موقعیت از وجود آن دسته از عناصری هستند که توسط مناسبت های متعاقب وجود احساس می شوند. بخش هایی از وجود که از گذشته به آینده منتقل می شود، ویژگی های غالب تجربه آن وجود است. یک تجربه از عناصری تشکیل شده است که تأثیری داشته یا شخصیت تجربه گر را تغییر می دهند. این اجزای تجربه است که منتقل می شود، نه خود تجربه. این قدرت یک عنصر در تجربه است که منتقل می شود. موقعیتی از هستی که تحت تأثیر یک نیروی عاطفی قرار می گیرد، متفاوت از آن است. برای مثال، لیوانی را در نظر بگیرید که روی میز قرار گرفته است. در طول لحظات متوالی به بودن روی میز ادامه می دهد زیرا میز نیرویی را به تجربیات آن لیوان وارد می کند، بنابراین به سمت پایین حرکت نمی کند.

توسط ویژگی های فعلی غالب در کنش‌مندی، از جمله اصلاحات غالب برای گستره ای از کنش‌مندی، حذف شوند.

یک ایراد عمده به این خط فکری وجود دارد. چرا که خود را متعهد می‌داند که بگوید تازگی از نیستی ناشی می‌شود (ex nihilo). این پوچ است، حتی اگر درست باشد که نفوذ کنش‌مندی شرایط طرد را برای تازگی تعیین می‌کند. بدیهی است که تازگی نمی‌تواند از «نفوذ کنش‌مندی» ناشی شود. نوقرار است عناصر خارجی را وارد کنش‌مندی کند و کنش‌مندی نمی‌تواند چیزی را که ندارد ارائه دهد. تازگی نیز نمی‌تواند از یک شایند شکل گرفته ناشی شود، زیرا تنها پس از کامل بودن کنش‌مندی و به موجب آن وجود دارد. اگر امر کنش‌مند نمی‌تواند نور را به وجود آورد، و اگر شایند به هر معنای قوی یا ایده آل، پیامد کنش‌مندی باشد، نه سابق بر آن، آنگاه تازگی باید از هیچ سرچشمه بگیرد.

به نظر می‌رسد که تازگی، یا آنچه که تازگی نامیده می‌شود، نیاز به میزانی از تطابق با گذشته دارد. اما چگونه می‌توانیم کنش‌مندی را براساس نیستی حد گذاری کنیم؟ حتی اگر چیزی از هیچ به وجود بیاید، دلیلی وجود ندارد که محدودیت‌ها یا شرایطی برای چنین چیزی قائل شوند - این امر کاملاً خارج از کنش‌مندی و تأثیر آن ایجاد می‌شود. بنابراین، نوآوری از هیچ (ex nihilo) به هیچ نظمی توجه نمی‌کند، و این چیزی نیست که بتوان در مورد همه چیز گفت، احتمالاً برای هر چیزی، نوآوری بنیادین در نظر گرفته شده است.

این ایراد ممکن است غیرقابل حل به نظر برسد، اما مفهوم آشفته‌ی «هیچ» را روشن می‌کند. با روشن شدن مفهوم هیچ، ناشایند ظاهری ظهور تازگی و تأثیر کنش‌مندی بر چنین نیستی از بین خواهد رفت.

نیستی به‌عنوان همه‌چیز

مشابه خلط بین دو حس متمایز شایند، خلط بین دو حس متمایز از هیچ وجود دارد. نخست، ابتدایی‌ترین روش استفاده از کلمه «هیچ» به معنای «فقدان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم». معنای دیگر «هیچ» تقریباً به معنای «تهی مطلق» است. با این حال، ما پوچی مطلق را تجربه نمی‌کنیم. همیشه محدودیت‌ها و خطوط وجود دارد. پوچی، آن‌گونه که ما آن را تجربه می‌کنیم، جایگزینی یک چیز به جای چیز دیگر (X به جای Y) با سرکوب یک پایان جایگزینی است. این تنها راهی است که ما پوچی را معنا می‌کنیم. پوچی مطلق جایگزینی جهانی و سرکوب همه عناصر تجربه ماست. همانطور که هانری برگسون می‌گوید:

به عبارت دیگر، این به اصطلاح نمایش پوچی مطلق، در حقیقت، پُری جهانی در ذهنی است که به طور نامحدود از بخشی به بخش دیگر می‌جهد، با این تصمیم ثابت که هرگز چیزی جز پوچی نارضایتی خود را

به جای پر بودن چیزها در نظر نگیرد. همه‌ی این‌ها به این می‌رسد که بگوییم ایده‌ی هیچ، زمانی که از یک کلمه نباشد، به همان اندازه‌ای که ایده‌ی همه‌چیز را شامل می‌شود، به عملیاتی فکری نیز دلالت دارد.^{۱۵}

وقتی پوچی را در نظر می‌گیریم، به دنبال هیچ چیزی نیستیم و از هیچ راضی نمی‌شویم و از همه چیز چشم پوشی می‌کنیم. ما فکر می‌کنیم که می‌دانیم پوچی مطلق چیست، اما این واقعیت را نادیده می‌گیریم که صرفاً از طریق در نظر گرفتن چیزی در نظر می‌گیریم، بنابراین «پری چیزها» را نادیده می‌گیریم.^{۱۶} بنابراین، مانند مفهوم شایشمندی، مفهوم نیستی خود شامل کل کنشمندی با افزودن شیوه خاصی از تفکر است.

این ملاحظات به طور کامل انتقادی را که علیه خلقت از هیچ (ex nihilo) وارد می‌شود را تغییر می‌دهد. خلقت از هیچ (ex nihilo) در واقع خلقت از همه چیز (ex omnibus) است. کل جهان در راه خود برای ایجاد هر واقعیت هستی توطئه می‌کند. اما بیان «خلق از هیچ» همچنان هدفی دارد. برجسته‌ترین ویژگی آفرینش، که با کلمه «هیچ» تسخیر شده است، عدم قطعیت آن است - نفوذ ناپذیری آن برای آینده نگری کامل یا شخصیت پردازی کامل آن.

«هیچ چیز» نیز بهتر از «همه چیز» فراسوی کنشمندی را به تصویر می‌کشد. آنچه نامشخص است باید فراتر از واقعیت ثابت باشد. بنابراین دسترسی فراتر از واقعیت است. تازگی^{۱۷} موضوعی از فرآیند خلاق جهان است که عناصر عاطفی جدید را به عزم و اراده می‌کشاند. نمی‌توان «دید» یا دقیقاً تعیین کرد که تازگی از کجا سرچشمه می‌گیرد. تازگی از نامتناهی‌ی همه چیز، فراگیر و در عین حال نامعین و منعطف با نام «هیچ» سرچشمه می‌گیرد.

می‌توانیم آن را در اینجا رها کنیم و بگوییم که تازگی نتیجه تصمیم متقابل جهان در مورد برخی عدم تعین‌ها است. اما هنوز هم می‌توان پرسید که: «همه چیز» چیست، که فراتر از کنشمندی به سوی عدم تعین می‌رود؟ با تأیید عدم تعین به عنوان جنبه‌ای از همه چیز، آن چیزی است، نه هیچ (که به نظر می‌رسد صرفاً نشان دهنده خصلت غیرقابل توصیف امر نامعین است). ساده گذاشتن وصف نامعین «آنچه نا-ناشایشمند نیست» شبیه به گونه‌ای عرفان نارس است.

اما نامعین، مشروط بر اینکه از راه درست فهمیده شود، «آنچه نا-ناشایشمند نیست» است. و این موضوع تنها تا جایی معنی می‌دهد که بتوان خصلت نامعین واقعی‌ی «آنچه نا-ناشایشمند نیست» را بررسی کرد. به عنوان یک گام مقدماتی، دکترین اشیاء ابدی آلفرد نورث وایتهد را می‌توان به عنوان یک بازنمایی جزئی مثبت از خلقت از هیچ (ex nihilo) در نظر گرفت.

^{۱۵} برگسون، «شایند و واقعی»، ۲۲۹-۳۰.

^{۱۶} ر.ک: مالبرانش: «به هیچ چیز فکر نکردن و اصلاً فکر نکردن، هیچ چیز را درک نکردن و اصلاً درک نکردن یک چیز هستند.» نیکلاس مالبرانش، گفتگوی فیلسوف مسیحی و فیلسوف چینی درباره وجود و ماهیت خدا، ترجمه. Dominick A. Iorio (واشنگتن، دی سی: انتشارات دانشگاه آمریکا، ۱۹۸۰): ۶۷.

نامعین: اشیاء ابدی

برای توصیف بهتر اینکه چگونه اشیاء (ابدی) را می‌توان به عنوان منبع نامشخص تازگی در نظر گرفت، به ایده بهتری از چیستی یک شی ابدی نیاز است. ارجاع به اشیا شامل «ارجاع به قلمرویی از موجودات است که از آن موقعیت بی‌درنگ فراتر می‌روند، زیرا ارتباطات یکسان یا نایکسان با دیگر موقعیت‌های تجربه را دارند».^{۱۷} بنابراین، یک شی چیزی است که می‌تواند در موقعیت‌های جداگانه تجربه تکرار شود.

چیزی که یک شی را تعریف می‌کند و به آن شخصیت می‌بخشد، لحن عاطفی است که به موقعیت کلی تجربه کمک می‌کند.^{۱۸} هرچه فرد در جداسازی این مشارکت‌های لحن عاطفی انتزاعی‌تر شود، ارتباط بالقوه درک شده با سایر موقعیت‌های تجربه گسترده‌تر می‌شود. «قالیچه» انتزاعی‌تر است و بنابراین به طور گسترده‌تری نسبت به «فرش سبز کنار میز» کاربرد دارد. این قلمرو از اشیاء انتزاعی که قادر به نفوذ گسترده به موقعیت‌های تجربه هستند را می‌توان قلمرو اشیاء ابدی یا موجودات ایده آل نامید.

این قلمرو را می‌توان به عنوان بلقوگی‌هایی برای کنش‌مندی نیز توصیف کرد. قلمرو موجودات ایده آل بی‌نهایت بزرگ است – هیچ جایی وجود ندارد که کنش‌مندی و خلاقیت نتوانند به آن برسند. این نامتناهی همان عدم تعین است. این نامعین بودن تحقق‌های خاص موجودات ایده آل است که این شایشمندی‌ها را از وجود از پیش موجود به طور ایده‌آل باز می‌دارد. یعنی هیچ ترتیب خاصی از اشیاء ابدی پیش از کنش‌مندی وجود ندارد. وقتی چیزی اتفاق می‌افتد، نوین است. اینکه چگونه عدم تعین این کار را انجام می‌دهد و چگونه قلمرو موجودات ایده آل نامشخص است به زودی روشن تر خواهد شد.

نخست، موجودیت‌های ایده‌آل به دلیل مرجع ضروری فراتر از خودشان، نامشخص هستند. آنها شایشمندی‌هایی برای کنش‌مندی هستند، پس لزوماً به کنش‌مندی‌های قطعی رجوع می‌کنند. همچنین، آنها به تنهایی وارد کنش‌مندی نمی‌شوند. موجودیت‌های ایده آل بر اساس بلقوگی تحقق مشترک با همه موجودات ایده آل دیگر مرتبط هستند. روابطی که یک موجود ایده‌آل با دیگر موجودات ایده‌آل و یا با مناسبت‌های کنش‌مند برقرار می‌کند، همانطور که ویژگی خاص آن موجود ایده‌آل است، بخشی از ماهیت آن است. نحوه قرار گرفتن «سرخ» در رابطه با دیگر موجودات ایده آل و تحقق کنش‌مندی، همانطور که لحن عاطفی مختص آن است، بخشی از ماهیت آن است.^{۱۹} از

^{۱۷} آلفرد نورث وایتهد، علم و دنیای مدرن (نیویورک: مک میلان، ۱۹۲۵): ۲۲۷.

^{۱۸} لحن عاطفی شبیه به نیروی عاطفی است که قبلاً توضیح داده شد. لحن عاطفی یک شی یا موقعیتی از تجربه، مجموعه‌ای از نیروهای عاطفی است که به موقعیت‌های دیگر تجربه کمک می‌کند.

^{۱۹} به نظر می‌رسد این دو جنبه با هم تعیین می‌شوند.

آنجایی که موجودات ایده آل بی نهایت هستند، نمی توان توضیح جامعی از ماهیت «سرخ» ارائه داد.

همیشه ورود برخی (سلسله مراتبی) از موجودیت های ایده آل به موقعیت جدیدی از کنشمندی وجود دارد. مجموعه ها و در نتیجه سلسله مراتب ها قبل از ورود نامشخص هستند، یعنی شکل نگرفته اند. شکل گیری در طول کنشمندی اتفاق می افتد. بنابراین، قلمرو موجودات ایده آل در مورد اینکه چه لحن عاطفی پیچیده ای در موقعیت های تجربه وارد می شود، نامشخص است. وقتی وایتهد قلمرو موجودات ایده آل را «بی شمار» می نامد، منظور او هم این است که عضویت آن بی نهایت است و هم اینکه نامشخص است و بنابراین غیرقابل شمارش است و فقط می توان به عنوان یک کل به آن اشاره کرد.^{۲۰} یعنی قلمرو موجودات ایده آل هم کثرت است و هم وحدت.

به عنوان یک قیاس، قلمرو موجودات ایده آل را می توان به عنوان غشایی با گره هایی از انرژی عاطفی در نظر گرفت. هیچ ساختار مشخصی برای (مناطق) غشاء قبل از کنشمندی وجود ندارد. در کنشمندی، موجودیت های ایده آل با توجه به ارتباط و سهمشان در آن موقعیت درجه بندی شده و ساختار سلسله مراتبی مجموعه موجودیت های ایده آل را تشکیل می دهند.^{۲۱} بنابراین، قلمرو موجودات ایده آل «چیزی» در «همه چیز» است، اما «هیچ» است تا زمانی که به کنشمندی برسد.

بنابراین، شایشمندی، در قالب موجودات ایده آل، دارای «پُری جهانی» واقعی است و در عین حال عدم تعیین را قبل از کنشمندی حفظ می کند. در خلقِ قطعیت از بی نهایت در فرآیند کنشمندی است که می توان تازگی را یافت.

تازگی پیامد بی نهایت

در طول فرآیند کنشمندی، اثر گذشته و انتقال سرشتِ عاطفی آن تعیین می کند که چه چیزی برای موقعیت جدید نا-ناشایشمنند است. این یک محدودیت اولیه در مورد مجموعه ای از موجودیت های ایده آل است که می توانند در آن موقعیت وارد شوند. باید مقداری مطابقت با لحن عاطفی غالب وجود داشته باشد. مجموعه معینی که وارد کنشمندی جدید می شود، نوین است. این یک لحن عاطفی نو و پیچیده است، و لحنی است که قبل از ورودش وجود نداشت.

این لحن نو با لحن قدیمی در تعامل است و در از بین رفتن آن مناسبت وجود، لحن سوم و نوین را ایجاد می کند. بنابراین، آنچه که تازگی است، لحن عاطفی نوینی از تجربه است. از اینجا نتیجه می شود که هر مناسبتِ وجود نو است. هر کدام در فرآیندی ایجاد می شوند که در آن مجموعه های

^{۲۰} آلفرد نورث وایتهد، شیوه های فکر (نیویورک: مطبوعات آزاد، ۱۹۶۸): ۱۶۷.

^{۲۱} درجه بندی موجودیت های ایده آل به ترتیب سلسله مراتبی موجودیت های ایده آل بر اساس سهمی که در شخصیت یک موقعیت تجربه می کنند، اشاره دارد. هر چه یک موجود ایده آل بیشتر به شخصیت خود کمک کند، در سلسله مراتب بالاتر قرار می گیرد. این موضوع این ایده را به تصویر می کشد که برخی از موجودات ایده آل در برخی موقعیت های تجربه، واقعیت برجسته تری نسبت به موارد دیگر دارند. برخی از تجربیات بسیار "سرخ تر" (یا روشن تر یا شادتر ...) از دیگران هستند.

نوینی از موجودیت های ایده آل با موجودات قدیمی ادغام می شوند. تازگی^۴ بنیان هر لحظه از وجود است. از نامتناهی بودن موجودات ایده آل (شایسمندی‌ها) به علت زایش متناهی از نامتناهی، تازگی تولید می شود. یک تعین متناهی ی نو از آنچه در بی نهایت وجود دارد ایجاد می شود. کنشمندی متناهی بودن است؛ قطعیت آن فردیت لازم برای تجمع تجربه عاطفی را ایجاد می کند.

اگر مفهوم شایسمندی، به درستی تفسیر شود، می تواند با دکترین تازگی رادیکال دائمی منسجم شود. و این یعنی، پیشرفت خلاق طبیعت نیازی به تنزل به مرتبه کمتری از واقعیت ندارد و هر کوششی برای یک متافیزیک جامع و هدفمند مهم است.